

504 Absolutely Essential words

A		
<u>abandon</u>	[a·ban·don ə'bændən]	ترک گفتن، واگذار کردن، تسلیم شدن، رها کردن، تبعید کردن، واگذاری، رهاسازی
abide	[a·bide ə'baɪd]	ایستادگی کردن، پایدار ماندن، ماندن، ساکن شدن، منزل کردن، ایستادن، منتظر شا
abolish	[a·bol·ish ə'bɒlɪʃ]	برانداختن، از میان بردن، منسوخ کردن
abroad		پهن، گسترش یافته، وسیع، بیرون، خارج از کشور، ممالک بیگانه
<u>absorb</u>		مکیدن، درکشیدن، درآشامیدن، جذب کردن، فراگرفتن، جذب شدن (غدد)، کاملاً فروبردن، تحلیل بردن،
absurd		پوچ، ناپسند، یاوه، مزخرف، بی معنی، نامعقول، عبث، مضحک
abundant	[a'bʌndənt -nt]	بسیار، فراوان، وافر
abuse		بد بکار بردن، بد استعمال کردن، سو استفاده کردن از، ضایع کردن، بد رفتاری کردن نسبت به، تجاوز به >
accurate		دقیق، صحیح
acknowledge		قدردانی کردن، اعتراف کردن، تصدیق کردن، وصول نامه‌ای را اشعار داشتن
addict		خو گرفته، معتاد: (adj.)، خو گرفتگی، عادت، اعتیاد: (n.)، خو دادن، اعتیاد دادن، عادی کردن، معتاد: (vt)
<u>adequate</u>		متساوی بودن، مساوی ساختن، موثر بودن، شایسته بودن: (n.)، کافی، تکافو کننده، مناسب، لایق، صلاحیه
adolescent		نوجوان، بالغ، جوان، رشید
alter		دگرگون کردن، دگرگون شدن
<u>amateur</u>		غیر حرفه‌ای، دوستدار هنر، آماتور، غیر حرفه‌ای، دوستار
ambush		کینگاه، دام، سربازانی که در کمین نشسته اند، پناه گاه، مخفی گاه سربازان برای حمله، کمین کردن، در که
amend		اصلاح کردن، بهتر کردن، بهبودی یافتن، ماده یا قانونی را اصلاح و تجدید کردن، ترمیم کردن
<u>annual</u>		سالیانه
anticipate		پیش بینی کردن، انتظار داشتن، پیشدستی کردن، جلو انداختن، پیش گرفتن بر، سبقت جستن بر
<u>apologize</u>		پوزش خواستن، معذرت خواستن، عذر خواهی کردن
appeal		درخواست، التماس، جذب، (حق). استیناف
appoint		مامور کردن، نصب کردن به کار، تعیین کردن، برقرار کردن، منصوب کردن، گماشتن، واداشتن
approach		مشی، نزدیک شدن
appropriate		اختصاص دادن، برای خود برداشتن، ضبط کردن، درخور، مناسب، مقتضی
<u>architect</u>		معمار
<u>assemble</u>		همگذاشتن، سوار کردن
<u>attract</u>		جلب کردن، جذب کردن، مجذوب ساختن
audible		شنیدنی، سمعی
authority	[au·thor·i·ty ɔ:'θɒrəti]	قدرت، توانایی، اختیار، اجازه، اعتبار، نفوذ، مدرک یا ماخذی از کتاب معتبر یا سنا
<u>avoid</u>		اجتناب کردن، ممانعت کردن، جلوگیری کردن
<u>aware</u>		آگاه، باخبر، بااطلاع، ملتفت، مواظب

504 Absolutely Essential words

awesome		مایه هیبت یا حرمت ، پر از ترس و بیم ، حاکی از ترس ، ناشی از بیم ، وحشت اور ، ترس اور
awkward	[awk · ward 'ɔ:kwəd]	خامکار ، زشت ، بی لطافت ، ناشی ، سرهم بند ، غیر استادانه
B		
bachelor	[bach · e · lor 'bætʃələ]	مرد مجرد ، نوآموز جدید ارتش ، بدون عیال ، عزب ، مجرد ، مرد بی زن ، زن بی شوهر
baffle	[baf · fle 'bæfl]	گیج یا گمراه کردن ، مغشوش کردن ، دستپاچه کردن ، بی نتیجه کردن ، پریشانی ، اه
baggage		بار و بنه ، مسافر ، چمدان ، بار سفر
bait		طعمه دادن ، خوراک دادن ، طعمه رابه قلاب ماهیگیری بستن ، دانه ، چینه ، مایه تطمیع ، دانه دام
ballot	[bal · lot 'bælət]	مهره رای و قرعه کشی ، رای مخفی ، مجموع آراء نوشته ، با ورقه رای دادن ، قرعه ک
ban		حکم تحریم یا توقیف ، توقیف کردن ، قدغن کردن ، تحریم کردن ، لعن کردن ، لعن ، حکم تحریم یا تکفیه
beau	[bəʊ]	کج کلاه ، جوان شیک ، مردیکه خیلی بز توجّه دارد
beckon	[beck · on 'bekən]	اشاره کردن (با سر یا دست) ، با اشاره صدا زدن
beneficiary	[,ben · e'fi · ci · ar · y ,benɪfɪjəri]	وظیفه خوار ، بهره بردار ، ذیحق ، ذینفع ، استفاده
betray	[be · tray br'treɪ]	لو دادن ، تسلیم دشمن کردن ، خیانت کردن به ، فاش کردن
bewildered	[be'wil · dered -əd]	گیج کردن ، سردرگم کردن ، گم کردن
bigamy	['big · a · my 'bɪgəmi]	تعدد زوجات ، دو زن داری ، دو شوهری
biography	[bi'og · ra · phy -fi]	زیستنامه ، بیوگرافی ، تاریخچه زندگی ، تذکره ، زندگینامه
blend		تار کردن نور ، رقیق کردن ، آمیختن ، مخلوط کردن ، همرننگ کردن ، مخلوطی (از چند جنس خوب و بد و ...)
blunder	[blun · der 'blʌndə]	اشتباه بزرگ ، سهو ، اشتباه لپی ، اشتباه کردن ، کورانه رفتن ، دست پاچه شدن و به
brawl	[brɔ:l]	داد و بیداد ، سروصدا کردن ، نزاع و جدال کردن ، جنجال
brutal	[bru · tal 'bru:tɪ]	جانور خوی ، حیوان صفت ، وحشی ، بی رحم ، شهوانی
budget	[budg · et 'bʌdʒɪt]	بودجه ، حساب درآمد و خرج
bulky	[bulk · y 'bʌlki]	حجیم ، بزرگ ، حجیم
burden	[bur · den bɜ:dn]	بار ، وزن ، گنجایش ، طفل در رحم ، بار مسئولیت ، بار کردن ، تحمیل کردن ، سنگین
C		
calamity	[ca · lam · i · ty kə'læməti]	بلا ، بیچارگی ، بدبختی ، مصیبت ، فاجعه
calculate		حساب کردن ، برآورد کردن
campus		زمین دانشکده و محوطه کالج ، پردیزه ، فضای باز
cancel		باطل کردن ، لغو کردن ، فسخ کردن
candidate		داوطلب ، خواهان ، نامزد ، کاندید ، داوخواه
capacity		گنجایش ، ظرفیت
capsule		چاشنی ، کپسول ، پوشش ، کیسه ، پوشینه ، سرپوش
captive	[cap · tive 'kæptɪv]	دستگیر کردن ، اسیر ، گرفتار ، دستگیر ، شیفته ، دربند

504 Absolutely Essential words

<u>casual</u>	[cas·u·al 'kæʒjʊəl]	اتفاقي، غير مهم، غير جدي
cautious	[cau·tious 'kɔ:ʃəs]	هوشيار، محتاط، مواظب
cease	[si:s]	ايستادن، موقوف شدن، دست كشيدن، گرفتن، وقفه، ايست، توقف
censor	[cen·sor 'sensə]	مامور سانسور، بازرس مطبوعات و نمايشها
<u>century</u>	cen·tu·ry 'sentʃʊri]	عده نظامي صد نفري، گروهان صد نفري (قديمي)، سده، قرن
<u>challenge</u>		بمبارزه طلبيدن، رقابت كردن، سريپيچي كردن، سرتافتن، متهم كردن، طلب حق، گردن كشي، دعوت ب جنگ
<u>charity</u>		دستگيري، صدقه، خيرات، نيكو كاري
chiropractic		فن ماساژ و جابجا كردن ستون فقرات
chiropractor	one who practices chiropractic (therapeutic treatment of disease through the manipulation of the spinal column)	
<u>cinema</u>		سينما
<u>circulate</u>		گردش كردن، به گردش در آوردن
clergy	[cler·gy 'klɜ:dʒɪ]	مردرو حاني، كاتوزي، روحانيون، دين يار
<u>client</u>		موكل، مشتري، ارباب رجوع
coeducational		مختلط، پسرانه و دخترانه
coincide	[co·in·cide ,kəʊɪn'saɪd]	همزمان بودن، باهم رويدادن، منطبق شدن، دريك زمان اتفاق افتادن
<u>collapse</u>		فروريختن، متلاشي شدن، دچار سقوط و اضمحلال شدن، غش كردن، اوار
<u>colleague</u>	[col·league 'kɒli:g]	هم كار، هم قطار
collide	[col·lide kə'laɪd]	تصادم كردن، بهم خوردن
commence	[com·mence kə'mens]	اغاز كردن، شروع كردن
commend		ستودن، ستايش كردن
commuter	[com'mut·er -tə]	تبديل كردن، مسافرت كردن با بليط تخفيف دار، هرروزاز حومه بشهر و بالعكس
compel	[com·pel kəm'pel]	مجبور كردن، وادار كردن
<u>compete</u>	[com·pete kəm'pi:t]	رقابت كردن با، هم چشمي كردن، مسابقه دادن
complacent	[com'pla·cent -nt]	از خود راضي، عشرت طلب، تن اسا، خود خوشنود
comprehend		دريافتن، درك كردن، فهميدن، فرا گرفتن
comprehensive		جامع، فرا گيرنده، وسيع، محيط، بسيط
conceal		پنهان كردن، نهان كردن، نهفتن
conclude		بستن، پايان رساندن، نتيجه گرفتن، استنتاج كردن، منعقد كردن
confident		مطمئن، دلگرم، بي پروا، رازدار
confine		حد، محدوده، محدود كردن، منحصر كردن، محبوس كردن
<u>confirm</u>		تاييد كردن، تصديق كردن، تثبيت كردن
<u>conflict</u>		ستيزه، كشاكش، كشمكش، نبرد، برخورد، ناسازگاري، تضاد، ناسازگار بودن، مبارزه كردن

504 Absolutely Essential words

consent	[con·sent kən'sent]	رضایت، موافقت، راضی شدن، رضایت دادن
consider		رسیدگی کردن (به)، ملاحظه کردن، تفکر کردن
contagious	[con'ta·gi·ous -dʒəs]	گیر، مسری، واگیردار
corpse	[kɔ:ps]	نعش، لاشه، جسد
crafty	[craft·y 'kra:ftɪ]	حیله گر، بامهارت
culprit	[cul·prit 'kʌlprɪt]	متهم، مقصر، ادم خطا کار یا مجرم
customary	['cus·tom·ar·y 'kʌstəmɪ]	عادی، مرسوم
D		
data		داده، داده ها
daze		(گیج کردن، خیرگی،) در اثر ضربت یا سرما و یا نور زیاد و غیره
debate		بحث، مذاکرات پارلمانی، مناظره، مناظره کردن، مباحثه کردن
debtor		مدین، مقترض، مقروض، مدیون، ستون بدهکار
decade		دهه، عدد ده، دوره ده ساله
deceive	[de·ceive dɪ'si:v]	فریفتن، فریب دادن، گول زدن، اغفال کردن، مغبون کردن
decrease		کاهش، نقصان یافتن، کم کردن یا شدن، کاستن
defect		خطا، کاستی، اهو، عیب، نقص، ترک کردن، مرتد شدن، معیوب ساختن
defiant	[de'fi·ant -nt]	بی اعتناء، بدگمان، جسور، مطمئن، مبارز، معاند، مخالف
defraud	[de·fraud dɪ'frɔ:d]	فریب، گول زدن، کلاهبرداری کردن
dejected		پژمان، نژند، افسرده، محزون و مغموم
deliberate	[de·lib·er·ate dɪ'lɪbərət]	تعمد کردن، عمدا انجام دادن، عمدی، تعمداً، تعمق کردن، سنجیدن، اندیشه کردن
delinquent	[de'lin·quent -nt]	متخلف، مرتکب جنایت یا جنحه، غفلت کار
denounce	[de·nounce dɪ'naʊns]	متهم کردن، علیه کسی اظهاری کردن، کسی یا چیزی را ننگین کردن، تقییح کرد
dense		متراکم، چگال
depart		راهی شدن، روانه شدن، حرکت کردن، رخت بربستن
depict	[de·pict dɪ'pɪkt]	نمایش دادن (بوسیله نقشه و مانند آن)، نقش کردن، مجسم کردن، رسم کردن، شر
deprive	[de·prive dɪ'praɪv]	بی بهره کردن، محروم کردن، معزول کردن
descend	[de·scend dɪ'send]	پایین آمدن، فرود آمدن، نزول کردن
despite	[de·spite dɪ'spaɪt]	با وجود، با اینکه، کینه ورزیدن
detect		یافتن، کشف کردن
detest		نفرت کردن، تنفر داشتن از، بیزار بودن از
detour	[de·tour 'di:tʊə]	انحراف، خط سیر را منحرف کردن
devise	[de·vise dɪ'vaɪz]	تدبیر کردن، درست کردن، اختراع کردن، تعبیه کردن، وصیت نامه، ارث بری، ارا

504 Absolutely Essential words

devour	[de·vour dɪ'vaʊə]	بلعیدن، فرو بردن، حریصانه خوردن
dilemma		مسئله غامض، معمای غیر قابل حل، وضع دشوار
diminish	[di·min·ish dɪ'mɪnɪʃ]	کم شدن، نقصان یافتن، تقلیل یافتن
disaster		فاجعه، حادثه بد، مصیبت، بلا، ستارهء بدبختی
discard		دور انداختن، دست کشیدن از، متروک ساختن
disclose	[dis·close dɪs'kləʊz]	فاش کردن، باز کردن، آشکار کردن
dismal	[dis·mal 'dɪzməl]	دلنگ کننده، پریشان کننده، ملالت انگیز
dispute		ستیزه، چون و چرا، مشاجره، نزاع، جدال کردن، مباحثه کردن، انکار کردن
disrupt		از هم گسیختن، بهم زدن قوا، منقطع کردن، درهم گسیختن
distress	[dis·tress dɪ'stres]	پریشانی، اندوه، محنت، تنگدستی، درد، مضطرب کردن، محنت زده کردن
document		مدرک، سند، دستاویز، ملاک، سندیت دادن
doubt		شک، تردید، شبهه، گمان، دودلی، نامعلومی، شک داشتن، تردید کردن
drastic		موثر، قوی، جدی، عنیف، کاری، شدید
dread	[dred]	(ترس، بیم، وحشت، ترسیدن) از
drench	[drentʃ]	خیساندن، نوشانیدن، آب دادن
drought	[draʊt]	خشکی، خشک سالی، تنگی، (ک.) تشنگی (drouth)
duplicate		المثنی، دو نسخه‌ای، تکراری، تکثیر کردن
dwindle	[dwin·dle 'dwɪndl]	رفته رفته کوچک شدن، تدریجاً کاهش یافتن، تحلیل رفتن
E		
economical		از لحاظ اقتصادی، از نظر اقتصادی
editor		ویراستار، ویرایشگر
elevate		بلند کردن، بالا بردن، ترفیع دادن، عالی کردن، نشاط دادن، افراشتن
eliminate		حذف کردن، محو کردن، (از معادله) بیرون کردن، رفع کردن، برطرف کردن
embrace		دراغوش گرفتن، در بر گرفتن، بغل کردن، پذیرفتن، شامل بودن
emerge		پدیدار شدن، بیرون آمدن
employee		کارمند، مستخدم
encourage		تشویق کردن، دلگرم کردن، تشجیح کردن، تقویت کردن، پیش بردن، پروردن
endure		تحمل کردن، بردباری کردن در برابر، طاقت چیزی را داشتن، تاب چیزی را آوردن
enormous		بزرگ، عظیم، هنگفت
envy		رشک، حسادت، حسد بردن به، غبطه خوردن
epidemic		همه گیر، مسری، واگیر، بیماری همه گیر، عالمگیر، جهانی
essential		ضروری، اساسی

504 Absolutely Essential words

<u>estimate</u>		تخمین، تخمین زدن، برآورد کردن
evade	[e·vade r'veɪd]	گریز از دشمن، طفره زدن از، گریز زدن از، از سر باز کردن، تجاهل کردن
<u>event</u>		واقعه، رویداد، اتفاق، پیشامد، سرگذشت
evidence		گواه، مدرک (مدارک)، ملاک، گواهی، شهادت، شهادت دادن، ثابت کردن
<u>exaggerate</u>	[ex·ag·ger·ate ɪg'zædʒəreɪt]	اغراق امیز کردن، بیش از حد واقع شرح دادن، مبالغه کردن در، گزافه گویی کردن
excel		برتری داشتن بر، بهتر بودن از، تفوق جستن بر
excessive		مفرط، بیش از اندازه
exempt		بخشوده، آزاد، مستثنی، معاف کردن
exhaust		آگروز، خروج (بخار)، در رو، مفر، تهی کردن، نیروی چیزی را گرفتن، خسته کردن، از پای در آوردن، تمام
exhibit		نمایش دادن، در معرض نمایش قرار دادن، ارائه دادن، ابراز کردن
<u>expand</u>		بسط دادن، بسط یافتن، منبسط شدن
<u>expensive</u>		گران، پرخرج
<u>explore</u>		سیاحت کردن، اکتشاف کردن، کاوش کردن
expose		نمایاندن، روباز گذاردن، باز کردن جناحها، باز کردن پوشش، بی پناه گذاشتن، بی حفاظ گذاردن، در معرض
extract		استخراج کردن
F		
famine		قحطی، تنگ سالی، قحطی، قحط و غلا، کمیابی، نایابی، خشکسالی
feeble	[fee·ble 'fi:bl]	ضعیف، کم زور، ناتوان، عاجز، سست، نحیف
<u>feminine</u>	[fem·i·nine 'femɪnɪn]	جنس زن، مربوط به جنس زن، مونث، مادین، زنان
fertile	[fer·tile 'fɜ:tl /'fɜ:təl]	حاصلخیز، پرثمر، بارور، برومند، پربرکت
fiction	[fic·tion 'fɪkʃn]	افسانه، قصه، داستان، اختراع، جعل، خیال، وهم، دروغ، فریب، بهانه
fierce	[fɪrs /fɪəs]	ژیان، درنده، شرز، حریص، سبع، تندخو، خشم الود
final		تهایی، فینال، آخرین، پایانی، نهایی، غایی، قطعی، قاطع
<u>finance</u>		مالیه، سرمایه تهیه کردن، سرمایه گذاری
flee	[fli:]	fly، گریختن، فرار کردن، بسرعت رفتن
<u>flexible</u>		خم شو، تاشو، نرم، قابل انعطاف، قابل تغییر
<u>forbid</u>		قدغن کردن، منع کردن، بازداشتن، اجازه ندادن
fortunate		خوشبخت، مساعد، خوش شانس، خوب
<u>fragile</u>	[frag·ile 'frædʒl /'frædʒəl]	شکننده، ترد، نازک، لطیف، زودشکن، ضعیف
frank		رک گو، بی پرده حرف زن، رک، بی پرده، صریح، نیرومند، مجانی، چپانیدن، پر کردن، اجازه عبور دادن،
<u>frequent</u>	[fre·quent 'fri:kwənt]	تکرار شونده، زود زود، مکرر، رفت و آمد زیاد کردن در، تکرار کردن
<u>frigid</u>	[frig·id 'frɪdʒɪd]	بسیار سرد، منجمد، دارای اندکی تمایل جنسی

504 Absolutely Essential words

fugitive	[fu·gi·tive 'fju:dʒɪtɪv]	فراری، تبعیدی، بی دوام، زودگذر، فانی، پناهنده
G		
gallant	[gal·lant gə'lant /'gælənt ,gə'lænt]	نگهبان، دلیر، شجاع، عالی، خوش لباس، جنتلمن، زن نواز، متعارف و خوش زبان در
glance	[glæns /glɑ:ns]	برانداز، برانداز کردن، نگاه، نگاه مختصر، نظر اجمالی، مرور، نگاه مختصر کردن، ن
gleam	[glɪ:m]	نور ضعیف، پرتو انی، (مع.) تظاهر موقتی، نور دادن، سوسو زدن
glimpse	[glɪmps]	نگاه کم، نگاه انی، نظر اجمالی، نگاه سریع، اجمالا دیدن، بیک نظر دیدن، اتفاقا د
gloomy	['gloom·y 'glu:mɪ]	تاریک، تیره، افسرده، غم افزا
grateful	[grate·ful 'gretfʊl]	سپاسگزار، ممنون، متشکر، حق شناس
<u>guide</u>		راهنما، هادی، راهنمایی کردن
H		
<u>hardship</u>		رنج، حرمان، سختی، محنت، مشقت
<u>harmony</u>		هارمونی، تطبیق، توازن، هم آهنگی، همسازي
harsh		تند، درشت، خشن، ناگوار، زننده، ناملایم
<u>harvest</u>		محصول، هنگام درو، وقت خرمن، نتیجه، حاصل، درو کردن و برداشتن
hasty		با عجله، تعجیلی، عجولانه، عجول، شتاب زده، دست پاچه، تند، زودرس
hazy	[ha·zy 'heɪzɪ]	مه دار، (مع.) مبهم، نامعلوم، گیج
heed	[hi:d]	پروا، توجه، رعایت، مراعات، اعتنا کردن (به)، محل گذاشتن به، ملاحظه کردن
heir	[er /eə]	وارث، میراث بر، حاصل، ارث بردن، جانشین شدن
hesitate	['hes·i·tate 'hezɪteɪt]	تامل کردن، مردد بودن، بی میل بودن
hinder	[hind·er 'haɪndə(r)]	پسین، عقبی، مانع، واقع در عقب، پشتی، عقب انداختن، پاگیر شدن، بازمانده کردن،
homicide	[hom·i·cide 'hɑmɪsaɪd /'hɒm-]	ادمکشی، ادمکش، ادم کشی، قتل
horrid		ترسناک، مهیب، سهمناک، نفرت انگیز، زشت
humid	[hu·mid 'hju:mɪd]	نمناک، تر، نم، مرطوب، نم‌دار، ابدار، بخاردار
I		
<u>identify</u>		تعیین کردن، تعیین هویت کردن، شناسایی کردن، مشخص کردن، تشخیص دادن، مشاهده کردن، همسان
idle	[i·dle 'aɪdl]	ازاد گشتن، بیکار شدن، بی بار شدن در حال سکون، ساکن، استراحت (به سبب ند
idol	[i·dol 'aɪdl]	بت، صنم، خدای دروغی، مجسمه، لاف زن، دغل باز، سفسطه، وابسته به خدایان د
ignite	[ig·nite ɪg'naɪt]	اتش زدن، روشن کردن، گیراندن، اتش گرفتن، مشتعل شدن
<u>ignore</u>		چشم پوشی کردن
<u>illegal</u>		غیر قانونی، نا مشروع، حرام، غیر مجاز
<u>illustrate</u>	[il·lus·trate 'ɪləstreɪt]	نشان دادن، به تصویر کشیدن، شرح دادن
indifference	[in·dif·fer·ence ɪn'dɪfrəns]	زائد، بی تفاوت

504 Absolutely Essential words

ingenious	[in·gen·i·ous in'dʒi:nɪəs]	دارای قوه ابتکار، مبتکر، دارای هوش ابتکاری، با هوش، ناشی از زیرکی، مخترع
inhabit		ساکن شدن (در)، مسکن گزیدن، سکني گرفتن در، بودباش گزیدن در، آباد کردن
innovative		ابتکاری، بدعت آمیز، ابداعی
insist		اصرار ورزیدن، پايي شدن، (م.م.) سماجت، تکیه کردن بر، پافشاري کردن
J		
jagged	['jag·ged 'dʒæɡɪd]	دنداندار، ناهموار
jealous	[jeal·ous 'dʒeləs]	حسود، رشک مند، رشک ورز، غيور، بارشک، رشک بر
jeopardize	[jeop·ard·ize 'dʒepə(r)dəɪz]	بخطر انداختن
jest	[dʒest]	لطيفه، بذله گویی، خوش طبعي، گوشه، کنایه، عمل، کردار، طعنه زدن، تمسخر کر
jolly	[jɒl·ly 'dʒɔli /'dʒɒl-]	سر کیف، خوشحال، بذله گو، خيلى
journalist	['jour·nal·ist 'dʒɜrnəlɪst /'dʒɜ:n-]	روزنامه نگار
justice		عدالت، انصاف، درستي، داد گستري
juvenile	[ju·ve·nile 'dʒu:vənəl]	نوجوان، در خور جواني، ویژه نو جوانان
K		
keen	[ki:n]	تيز کردن، شديد بودن، شديد کردن، نوحه سرايي کردن، تيز، پرزور، تند، حاد، شديد
keg	[keg]	چلیک کوچک، پيپ
kneel	[ni:l]	زانو زدن
L		
lack		عدم، کمبود، نبودن، نداشتن، احتیاج، فقدان، کسري، فاقد بودن، ناقص بودن، کم داشتن
lecture		کنفرانس، درس، سخنراني کردن، خطابه گفتن، نطق کردن
legend	[leg·end 'ledʒənd]	شرح علائم و اختصارات، افسانه، نوشته روی سکه و مدال، نقش، شرح، فهرست، >
legible	[leg·i·ble 'ledʒəbl]	خوانا، روشن
linger	[lin·ger 'lɪŋgə(r)]	درنگ کردن، تاخیر کردن، دیر رفتن، مردد بودن، دم آخر را گذراندن
logical		منطقی، استدلالی
lottery	[lot·ter·y 'lɒtəri /'lɒt-]	قرعه کشی، بخت آزمایی، لاطاری، (مج.) امر شانسى، کارالله بختی، شانسى، قرعه
loyalty	['loy·al·ty 'bɪəltɪ]	وفاداري، صداقت، وظیفه شناسي، ثبات قدم
lubricate	[lu·bri·cate 'lu:brikeɪt]	روغن زدن، روان کردن
lunatic	[lu·na·tic 'lu:nətɪk]	دیوانه، معجون، ماه زده
M		
magnify	[mag·ni·fy 'mægnɪfaɪ]	درشت کردن، زیر ذربین بزرگ کردن، بزرگ کردن
maim	[meɪm]	کسیرا معیوب کردن، معیوب شدن، اختلال یا از کار افتادگی عضوی، صدمه، جرح
maintain	[main·tain meɪn'teɪn]	نگهداشتن، برقرار داشتن

504 Absolutely Essential words

majestic	[ma·jes·tic mə'dʒestɪk]	بزرگ، با عظمت، باشکوه، شاهانه، خسروانی
majority	ma·jor·i·ty mə'dʒɔrəti /-dʒɔr-	اکثریت، بیشین، بیشان
manipulate	[ma·nip·u·late mə'nɪpjələt /-ju:l-]	باز دست عمل کبامهارت انجام دادن، اداره کردن، دستکاری کردن
masculine	[mas·cu·line 'mæskjʊlɪn]	نرین، مذکر، نرینه، مردانه، گشن
massive	[mas·sive 'mæsv]	بزرگ، حجیم، عظیم، گنده، فشرده، کلان
matrimony	[mat·ri·mo·ny 'mætrɪməʊni /-məni]	زناشویی، عروسی، ازدواج، نکاح
mature	[ma·ture mə'tjʊə(r)]	بالغ، رشد کردن، کامل، سر رسیده شده
maximum		بیشینه، حداکثر
mediocre	[me·di·o·cre ,mɪ:di'əʊkə(r)]	حد وسط، متوسط، میانحال، وسط
menace	[men·ace 'menɪs]	تهدید، چیزی که تهدید کننده است، مخاطره، تهدید کردن، ارباب کردن، چشم
merit	[mer·it 'merɪt]	شایستگی، سزاواری، لیاقت، شایسته بودن، استحقاق داشتن
microscope		میکروسکوپ
migrate		کوچیدن، کوچ کردن، مهاجرت کردن
miniature	[min·i·a·ture 'mɪnətʃər /-tʃə]	نقاشی باتذهیب، مینیاتور، کوچک، کوتاه
minimum		کمینه، حداقل
minority	[mi·nor·i·ty maɪ'nɔrəti /-'nɔ-]	اقلیت
miserly	[mi·ser·ly 'maɪzəlɪ]	چشم تنگ، خسیس
misfortune	[mɪs'fɔrtʃən /-'fɔ:-]	بدبختی، بیچارگی، بدشانسی
molest	[mo·lest mə'lest]	مزاحم شدن، آزار رساندن، معترض شدن، تجاوز کردن
monarch	[mon·arch 'mɒnərk /'mɒnək]	سلطان، پادشاه، ملکه، شهریار
morality	[mo·ral·i·ty mə'ræləɪti]	سیرت، اخلاقیات، اخلاق
morgue	[mɔrg /mɔ:g]	مرده خانه، جای امانت مردگانی که هویت آنها معلوم نیست، بایگانی راکد
morsel	[mor·sel 'mɔ:sl /'mɔ:sl]	لقمه، تکه، یک لقمه غذا، مقدار کم، لقمه کردن
mortal	mor·tal 'mɔ:tl /'mɔ:tl]	فانی، فناپذیر، از بین رونده، مردنی، مرگ اور، مهلک، مرگبار، کشنده، خونین، م
mount	[maʊnt]	(سوار شدن بر، بلند شدن، زیاد شدن، بالغ شدن بر، صعود کردن، صعود، ترفیع
mourn	[mɔ:rn /mɔ:n]	سوگواری کردن، ماتم گرفتن، گریه کردن
multitude	[mul·ti·tude 'mʌltɪtju:d]	گروه، گروه بسیار، جمعیت کثیر، بسیاری
mumble	[mum·ble 'mʌmb]	زیر لب سخن گفتن، من من کردن
municipal	[mu·nic·i·pal mju:'nɪsɪpl]	بلدی، وابسته بشهرداری، شهری
mute	[mju:t]	گنگ، لال، بی صدا، بی زبان، صامت، کسر کردن، خفه کردن
mythology	[my·thol·o·gy mɪ'θɒlədʒɪ /-'θɒ-]	افسانه شناسی، اساطیر، اسطوره شناسی
N		

504 Absolutely Essential words

narcotic	[nar·cot·ic nar'kɑtɪk /nɑ:'kɒ-]	مخدر، مسکن، مربوط به مواد مخدره
<u>negative</u>		منفی، خنثی کردن، منفی کردن
neglect		فروگذاری، فروگذار کردن، اهمال، مسامحه، غفلت کردن
neutral	[neu·tral 'nu:trəl /'nju:-]	خنثی، بی طرف
nimble	[nim·ble 'nɪmbl]	چست، جلد، فرز، چابک، چالاک، زرننگ، تردست
nominate	[nom·i·nate 'nɑmɪneɪt /'nɒ-]	کاندید کردن، نامیدن، معرفی کردن، نامزد کردن
nourish	[nour·ish 'nɜ:ʃɪʃ /'nʌ-]	قوت دادن، غذا دادن، خوراک دادن، تغذیه
novel	[nov·el 'nɒvl /'nɒvl]	نو، جدید، بدیع، رمان، کتاب داستان
<u>numb</u>	[nʌm]	کرخ، بیحس، کرخ، بیحس یا کرخت کردن
numerous	[nu·mer·ous 'nu:mərəs /'nju:-]	بیشمار، بسیار، زیاد، بزرگ، پرجمعیت، کثیر
O		
oath	[əʊθ; ɒ.əʊðz]	پیمان، سوگند، قسم خوردن
obedient	[ə'be·di·ent ə'bɪ:dɪənt]	فرمانبردار، مطیع، حرف شنو، رام
obesity	[əʊ'bɪ:səti]	مرض چاقی، فربهی
observant	[əb'serv·ant əb'sɜ:vnt /əb'sɜ:-]	مراعات کننده، مراقب، هوشیار
obstacle	[əb·sta·cle 'ɒbstəkl /'ɒb-]	گیر، مانع، رداغ، سد جلو راه، محذور، پاگیر
obtain	[əb·tain əb'teɪn]	بدست آوردن، فراهم کردن، گرفتن
obvious	[əb·vi·ous 'ɒbvɪəs /'ɒb-]	اشکار، هویدا، معلوم، واضح، بدیهی، مریی، مشهود
occupant		ساکن، مستاجر، اشغال کننده
opponent	[əp·pə·nent ə'pəʊnənt]	مخالف، ضد، معارض، حریف، طرف، خصم
opt	[ɒpt /ɒpt]	برگزیدن، انتخاب کردن
oral		زبانی، شفاهی، دهانی، از راه دهان
outlaw	out·law 'aʊtlɔ:]	متمرد، قانون شکن، چموش، یاغی شمردن، غیرقانونی اعلام کردن، ممنوع ساختن
P		
pacify	['pac·i·fy 'pæsɪfaɪ]	ارام کردن، فرونشاندن، تسکین دادن
<u>panic</u>	[pən·ic 'pæɪnɪk]	وحشت، اضطراب و ترس ناگهانی، دهشت، هراس، وحشت زده کردن، در بیم و د
parole	[pa·role pə'rəʊl]	التزام گرفتن، التزام، قول مردانه، آزادی زندانیان و اسرا بقید قول شرف، بقید قول شد
partial		جزئی، پاره‌ای، طرفدارانه، غیر منصفانه
patriotic	[pa·tri·ot·ic ,peɪtrɪ'ɑtɪk / ,pætrɪ'ɒ-]	میهن دوست
pauper	[pau·per 'pɔ:pə(r)]	فقیر، مفلس، گدا، بی‌نوا، (حق). معسر یا عاجز از پرداخت
pedestrian	[pe·des·tri·an pɪ'destrɪən]	پیاده، وابسته به پیاده روی، مبتدل، بیروح
penalize	['pe·nal·ize 'pɪ:nəlaɪz]	جریمه کردن، تاوان دادن، تنبیه کردن

504 Absolutely Essential words

<u>penetrate</u>	[pen·e·trate 'penɪtreɪt]	نفوذ کردن در، بداخل سرایت کردن، رخنه کردن
pension	[pen·sion 'penʃən]	حقوق بازنشستگی، مقرر، پانسیون، مزد، حقوق، مستمری گرفتن، پانسیون شدن
peril	[per·il 'perəl]	خطر، مخاطره، بیم زیان، مسئولیت، درخطر انداختن، درخطر بودن
perish	[per·ish 'perɪʃ]	مردن، هلاک شدن، تلف شدن، نابود کردن
persist	[per·sist pə'r'sɪst /pə's-]	سماجت کردن، پافشاری کردن، اصرار کردن، ایستادگی
<u>persuade</u>	[per·suade pə'sweɪd /pə's-]	وادار کردن، بران داشتن، ترغیب کردن
pierce	[pɪrs /pɪəs]	شکستن، نفوذ کردن، رخنه کردن، خلیدن، سپوختن، سوراخ کردن (بانیزه وچیز نو
pioneer	[pi·o·neer ,paɪə'nɪr /-'nɪə]	پیشگام، پیشقدم، پیشقدم شدن
placard		پروانه رسمی، اعلامیه رسمی، حمل یا نصب اعلان، شعار حمل کردن
plea	[pli:]	دادخواست، منازعه، مشاجره، مدافعه، عذر، بهانه، تقاضا، استدعا، پیشنهاد، وعده مش
pledge	[pledʒ]	درگروگان، گرو، وثیقه، ضمانت، بیعانه، باده نوشی، سلامتی کسی، سلامتی، نوش
pollute	[pɒl·lute pə'lu:t]	نجس کردن، الودن، ملوث کردن
ponder	[pɒn·der 'pɒndə(r) /'pɒ-]	سنجیدن، اندیشه کردن، تعمق کردن، تفکر کردن، سنجش
popular	[pɒp·u·lar 'pɒpjələ(r) / 'pɒpjʊl-]	عمومی، دارای وجهه ملی، مردم پسند، معروف، محبوب، وابسته بتوده مردم، خلقی
<u>population</u>	[pɒp·u·la·tion 'pɒpjə'leɪʃn / ,pɒpjʊ-]	جمعیت، نفوس، تعداد مردم، مردم، سکنه
<u>possible</u>	[pɒs·si·ble 'pɒsəbl /'pɒ-]	شدنی، ممکن، امکان پذیر، میسر، مقدور، امکان
<u>postpone</u>	[pɒst·pone ,pəʊst'pəʊn / ,pɒst'pɒn-]	عقب انداختن، بتعویق انداختن، موکول کردن، پست تر دانستن، در درجه دوم گذ
<u>potential</u>	[pɒ·ten·tial pəʊ'tenʃl]	عامل بالقوه، عامل، بالفعل، ذخیره‌ای، نهانی، پنهانی، دارای استعداد نهانی، پتانسیل
precaution	[pre·cau·tion prɪ'kɔ:ʃn]	پیشگیرانه، احتیاطی
precede	[pre·cede ,prɪ'sɪ:d]	پیشی، اولویت، حق تقدم، امتیاز، سابقه
<u>predict</u>		پیشگویی کردن، قبلا پیش بینی کردن
prejudice	[prej·u·dice 'predʒʊdɪs]	تبعیض، تعصب، غرض، غرض ورزی، قضاوت تبعیض آمیز، خسارت و ضرر، تبعیض
preoccupied	[,pre'ɒc·cu·piəd ,prɪ'ɒkjəpaɪd /-ɒkjʊ-]	پریشان حواس، شیفته، پرمشغله، گرفتار
preserve	[pre·serve prɪ'zɜ:v /-'zɜ:v]	مربا، کنسرومیوه، نگاهداشتن، حفظ کردن، باقی نگاهداشتن،
prior	[pri·or 'praɪə(r)]	پیشین، قبلی، جلوی، مقدم، اسبق، رئیس صومعه
probe	[prəʊb]	کاوش کردن، تفحص کردن، کاوشگر
proceed		پیش رفتن، اقدام کردن
prohibit		منع کردن، ممنوع کردن، تحریم کردن، نهی
prominent		برجسته، والا
promote		تاسیس کردن، توسعه دادن، بالا بردن، ترفیع دادن، ترقی دادن، ترویج کردن
prompt		بیدرنگ، سریع کردن، بفعالیّت واداشتن، برانگیختن، سریع، عاجل، آماده، چالاک، سوفلوری کردن
prosecute		تعقیب قانونی کردن، دنبال کردن پیگرد کردن

504 Absolutely Essential words

prosper		تعقيب قانوني کردن، دنبال کردن پیگرد کردن
pursue		تعقيب کردن، تعاقب کردن، تحت تعقيب قانونی قراردادن، دنبال کردن، اتخاذ کردن، پیگیری کردن، پیگر
Q		
qualify	[qual·i·fy 'kwɒlɪfaɪ /'kwɒ-]	شایستگی پیدا کردن، کسب مهارت، محدود کردن، تعیین کردن، قدرت را توصیف
quantity	[quan·ti·ty 'kwɒntəti /'kwɒ-]	کمیت، چندی
quarter	[quar·ter 'kwɔrtə(r) /'kwɔ:tə]	یک چهارم، یک چارک، چهارک، ربع، مدت سه ماه، برزن، اقامتگاه، محله، بخش
quench	[kwentʃ]	فرو نشاندن، دفع کردن، خاموش کردن، اطفاء
quota	[quo·ta 'kwɒtə]	سهمیه، سهم، بنیچه
quote	[kwəʊt]	قیمت دادن، نقل قول کردن، ایراد کردن، مظنه دادن، نقل بیان کردن، نشان نقل قو
R		
radical	[rad·i·cal 'rædɪkl]	بنیادی، ریشه، قسمت اصلی، اصل، سیاست مدار افراطی، طرفدار اصلاحات اساسی
rage	[reɪdʒ]	طغیان، دیوانگی، خشم، خروشیدن، میل مفرط، خشمناک شدن، غضب کردن، شد
rapid		تند، سریع، تندرو، سریع العمل، چابک
rarely		بندرت، بطور فوق العاده، با استادی ویژه
rash	[ræʃ]	تند، عجول، بی پروا، بی احتیاط، محل خارش یا تحریک روی پوست، جوش، دانه
rave	[reɪv]	دیوانه شدن، جار و جنجال راه انداختن، با بیحوصلگی حرف زدن، دیوانگی، غوغا
recede	[re·cede rɪ'si:d]	کنار کشیدن، عقب کشیدن، خودداری کردن از، دور شدن، بعقب سرازیر شدن، پشه
recent		تازه، جدید، اخیر، متاخر، جدیدالتاسیس
reckless	[reck·less 'reklɪs]	بی پروا، بی بیاک، بی ملاحظه، بی اعتنا
recline	[re·cline rɪ'klaɪn]	برپشت خم شدن یا خوابیدن، سرازیر کردن، خم شدن، تکیه کردن، لمیدن
redeem	[re·deem rɪ'di:m]	باز خریدن، از گرو در آوردن، رهائی دادن
refer		مراجعه کردن، فرستادن، بازگشت دادن، رجوع کردن به، منتسب کردن، منسوب داشتن، عطف کردن به
reform		تجدید نظر، بازساخت، بهسازی کردن، ترمیم کردن، اصلاحات، تجدید سازمان
refrain		برگردان، خود داری کردن، منع کردن، نگاه داشتن
rehabilitate		نوتوان کردن، توانبخشی کردن، دارای امتیازات اولیه کردن، تجدید اسکان کردن، اعاده حیثیت کردن، تر
reject		رد کردن، نپذیرفتن
relate		باز گو کردن، گزارش دادن، شرح دادن، نقل کردن، گفتن
relieve		راحت کردن، ازاد بریدن، تعویض نگرهبانی، خلاص کردن (از درد و رنج و عذاب)، کمک کردن، معاونت
reluctant	[re'luc·tant rɪ'lʌktənt]	بی میل
repetition	[rep·e·ti·tion ,reprɪ'tɪʃn]	باز انجام، باز گویی، باز گو، تکرار، تجدید، اعاده
reptile	['rep·tile 'reptl /-taɪl]	حیوان خزنده، ادم پست، سینه مال رونده
resent	[re·sent rɪ'zent]	منزجر شدن از، رنجیدن از، خشمگین شدن از، اظهار تنفر کردن از، اظهار رنجش

504 Absolutely Essential words

resign	[re·sign rɪ'zaɪn]	تسلیم، مستعفی شدن، کناره گرفتن، تفویض کردن، استعفا دادن از، دست کشیدن
resist		پایداری، پایداری کردن، ایستادگی کردن، استقامت کردن، مانع شدن، مخالفت کردن با
respond		پاسخ دادن، واکنش نشان دادن، پاسخ
resume	[re·sume rɪ'zju:m / -'zju:m]	از سر گرفتن، خلاصه تجریبات
retain		نگاه داشتن، از دست ندادن، حفظ کردن
reveal		اشکار کردن، فاش کردن، معلوم کردن
revise		تجدید نظر کردن، اصلاح کردن، اصلاح نمودن، دوباره چاپ کردن، حک و اصلاح کردن
revive	[re·vive rɪ'vaɪv]	زنده شدن، دوباره دایر شدن، دوباره رواج پیدا کردن، نیروی تازه دادن، احیا کرد
rival	[ri·val 'raɪv]	هم آورد، رقیب، حریف، هم چشم، هم چشمی کننده، نظیر، شبیه، هم چشمی، رقابت
roam	[rəʊm]	پرسه زدن، تکاپو، گشتن، سیر کردن، گردیدن، سرگردانی
rural	[ru·ral 'rʊərəl / 'rʊərəl]	روستائی، روستایی، رعیتی
S		
sacred	[sa·cred 'seɪkrɪd]	مقدس، روحانی، خاص، موقوف، وقف شده
scald	[skɔ:ld]	باب گرم سوزاندن، آب جوش ریختن روی، تاول زده کردن، تاول، اثر آب جوش
scarce	[skɜ:s / skeəs]	کمیاب، کم، نادر، اندک، تنگ، قلیل، ندرتا
scorch	[skɔ:tʃ / skɔ:tʃ]	بطور سطحی سوختن، تاول زدن، سوزاندن، بودادن، سوختگی، تاول
scowl	[skaʊl]	ابرو درهم کشی، اخم، ترش رویی، اخم کردن
security		امنیت، تامین
sensitive		حساس، نفوذ پذیر، دارای حساسیت
severity		سختی، شدت، سخت گیری، دقت، خشونت
shriek	[ʃri:k]	جیغ زدن (مثل بعضی از پرندگان)، فریاد دلخراش زدن، جیغ، فریاد
shrill	[ʃrɪl]	تیز، روشن، مصرانه، صدای خیلی زیر، شبیه صفیر، جیغ کشید
signify	[sig·ni·fy 'sɪgnɪfaɪ]	دلالت کردن بر، حاکی بودن از، با اشاره فهماندن، معنی دادن، معنی بخشیدن
sinister	[sɪn·is·ter 'sɪnɪstə(r)]	گمراه کننده، بدخواه، کج، نادرست، خطا، فاسد، بدیمن، بدشگون، نامیمون، شیء
site		محل، مقر
skim	[skɪm]	تماس مختصر حاصل کردن، بطور سطحی مورد توجه قرار دادن، بطور سطحی خو
slender	[slen·der 'slendə(r)]	بلند و باریک، باریک، قلمی، کم، سست، ضعیف، ظریف
sneer	[sniə / snɪə]	استهزاء، نیشخند، پوزخند زدن، با تمسخر بیان کردن
snub	[snʌb]	(پهن و کوتاه، کلفت و کوتاه، منع، جلوگیری، سرزنش کردن، نوک کسی را چیدن)
soar	[sɔə / sɔ:ə]	بلند پروازی کردن، بلند پرواز کردن، بالا رفتن، بالغ شدن بر، صعود کردن، بالاروی
solitary	[sol·i·tar·y 'sɒlɪtəri / 'sɒlɪtrɪ]	تنها، مجرد، گوشه نشین، منزوی، پرت
soothe	[su:ð]	ارام کردن، تسکین دادن، دل بدست آوردن، دلجویی کردن، استمالت کردن

504 Absolutely Essential words

source	[sɔːrs /sɔːs]	منبع، منشاء
spontaneous	[spon·ta·ne·ous span'teɪniəs /spɒn-]	خود بخود، خود انگیز، بی اختیار، فوری
spouse	[spauz , -s]	زن یا شوهر، زوج، زوجه، همسر کردن
squander	[squan·der 'skwʌndə(r) /'skwɒn-]	برباد دادن، تلف کردن، ولخرجی، اسراف
stationary	[sta·tion·ar·y 'steɪʃnəri , -nri]	ساکن، بی حرکت، لایتنیر
subsequent	['sub·se·quent 'sʌbsɪkwənt]	پیرویی، پس ایند، بعدی، پسین، لاحق، مابعد، دیرتر، متعاقب
subside	[sub·side səb'saɪd]	درد و غیره (واگذاشتن، نشست کردن، فرو نشستن، فروکش کردن)
summit	[sum·mit 'sʌmɪt]	قله، نوک، اوج، ذروه، اعلی درجه
surpass	[sur·pass səp'pæs /sə'pɑːs]	پیش افتادن از، بهتر بودن از، تفوق جستن
surplus	[sur·plus 'sɜːplʌs /'sɜːpləs]	مازاد کالاها، اقتصادی، زیادتی، مازاد، زائد، باقی مانده، اضافه، زیادی
survive	[sur·vive sər'vaɪv /sə' -]	زنده ماندن، باقی بودن، بیشتر زنده بودن از، گذراندن، سپری کردن، طی کردن برز
swarm	[swɔːrm /swɔːm]	گروه، دسته زیاد، گروه زنبوران، ازدحام، ازدحام کردن، هجوم آوردن
symbol		نشان، علامت، نماد، رمز، اشاره، رقم، بصورت سمبل در آوردن
sympathetic	[sym·pa·thet·ic ,sɪmpə'tetɪk]	همدرد، دلسوز، شفیق، غمخوار، موافق
T		
tact	[tækt]	عقل، ملاحظه، نزاکت، کاردانی، مهارت، سلیقه، درایت
temperate	[tem·per·ate 'tempərət]	معتدل، ملایم، میانه رو
tempest	[tem·pest 'tempɪst]	توفان، تندباد، تندی، جوش و خروش، هیجان، توفان ایجاد کردن، توفانی شدن
tempt		اغوا کردن، فریفتن، دچار و سوسه کردن
tendency	[tend·en·cy 'tendənsɪ]	گرایش، تمایل
theory	[the·o·ry 'θiːri /'θiəri]	نظریه، نگره، فرضیه
thorough	thor·ough 'θɜːrʊ /'θʌrə]	از اول تا آخر، بطور کامل، کامل، تمام
threat	[θret]	تهدید، تهدید کردن، ترساندن
thrifty	['thrɪft·y 'θrɪftɪ]	خانه دار، صرفه جو، مقتصد
thrust	[θrʌst]	فرو کردن، انداختن، پرتاب کردن، چپاندن، سوراخ کردن، رخنه کردن در، بزور ؛
toil	[tɔɪl]	محنت، کار پر زحمت، کشمکش، ستیز، پیکار، مجادله، بحث و جدل، محصول رنج
topic		موضوع، مبحث، عنوان، سرفصل، ضابطه
torment	[tor·ment tɔː'ment /tɔː -]	شکنجه، آزار، زحمت، عذاب دادن، زجر دادن
torrent	[tor·rent 'tarənt , 'tɔː - /'tɔːrənt]	سیل، سیل رود، جریان شدید، سیل وار
tradition	[tra·di·tion trə'dɪʃn]	رسم، سنت، عقیده موروثی، عرف، روایت متداول، عقیده رایج، سنن ملی
tragedy		مصیبت، فاجعه، نمایش حزن انگیز، سوگن نمایش
traitor	[traɪ·tor 'treɪtə(r)]	خائن، خیانتکار

504 Absolutely Essential words

transmit	[trans·mit trænz'mit , -s-]	مخابره کردن، فرستادن
transparent	[trans·pə'rent trænspə'rent]	شفاف، ناپیدا
trifle	[tri·fle 'traɪfl]	چیز جزئی، ناچیز، ناقابل، کم بها، بازیچه قرار دادن، سرسری گرفتن
tumult	[tu·mult 'tu:mʌlt /'tju-]	هنگامه، همهمه، غوغا، شلوغ، آشوب، التهاب، اغتشاش کردن، جنجال راه انداختن
typical		نوعی
tyrant	[ty·rant 'taɪrənt]	ستمگر، حاکم ستمگر یا مستبد، سلطان ظالم
U		
unaccustomed		غیر عادی
unanimous		هم رای، متفق القول، یکدل و یک زبان، اجماعاً
undeniable		انکار ناپذیر
underdog		سگ شکست خورده، توسری خور
underestimate		ناچیز پنداشتن، دست کم گرفتن، تخمین کم
undernourished		سوء تغذیه، گرفتار سوء تغذیه
undoubtedly	[un'doubt·ed·ly ʌn'daʊtɪdli]	بدون شک، مسلماً، بلا تردید
unearth		از زیر خاک در آوردن، افتابی کردن، از لانه بیرون کردن، از زیر در آوردن، حفاری کردن
uneasy		ناراحت، مضطرب، پریشان خیال، بی آرام
uneventful		بی حادثه، بدون رویداد مهم
unforeseen		پیش بینی نشده
unify		متحد کردن، یکی کردن، یکی شدن، تک ساختن
unique		یکتا، یگانه، منحصر به فرد
unite	[u·nite ju:'naɪt]	بهم پیوست، متحد کردن، یکی کردن، متفق کردن، وصلت دادن، ترکیب کردن
unruly	[un·ru·ly ʌn'ru:lɪ]	سرکش، یاغی، متمرد، مضطرب، متلاطم
unstable		ناپایا، ناپایدار
untidy		درهم و برهم، نامرتب
upholstery	[up'hol·ster·y ʌp'həʊlstəri]	(پرده فروشی، اثاثه یا لوازم داخلی) مثل پرده و امثال آن
urban	[ur·ban 'ɜrbən /'ɜ:bən]	شهری، مدنی، اهل شهر، شهر نشین
urgent	['ur·gent 'ɜrdʒənt /'ɜ:d-]	فوری، ضروری، مبرم، اصرار کننده
utensil	[u·ten·sil ju:'tensl]	لوازم آشپزخانه، وسایل، اسباب، ظروف
utilize	[u·ti·lize 'ju:tlaɪ /-tɪl-]	استفاده کردن از، مورد استفاده قرار دادن، بمصرف رساندن، بکار زدن
utter	ut·ter 'ʌtə(r)	مطلق، بحد اکثر، باعلی درجه، کاملاً، جمعاً، حداً علی، غیر عادی، ادا کردن، گفتن
V		
vacant	['va·cant 'veɪkənt]	خالی، اشغال نشده، بی متصدی، بلا تصدی، بیکار

504 Absolutely Essential words

vaccinate	[vac·ci·nate 'væksɪneɪt]	واکسن زدن به، برضد بیماری تلقیح شدن
vague	[veɪg]	مبهم، غیر معلوم، سر بسته و ابهام دار
vain	[veɪn]	بیهوده، عبث، بیفایده، باطل، پوچ، ناچیز، جزئی، تهی، مغرور، خودبین، مغرورانه،
valiant		دلاور، شجاع، نیرومند، بهادر، دلیرانه، تهمتن
valid		معتبر، صحیح
valor		دلیری، شجاعت، دلآوری، ارزش شخصی و اجتماعی، ارزش مادی، اهمیت
vandal	[Van·dal 'vændl]	(خرابگر) کسیکه از روی حماقت یا بدجنسی چیزهای هنری یا همگانی را خراب می‌
vanish	[van·ish 'væniʃ]	ناپدید شدن، غیب شدن، (اواشناسی) بخش ضعیف و نهایه‌ی بعضی از حرفهای صداد
vapor		بخار، دمه، مه، تبخیر کردن یا شدن، بخوردادن، چاخان کردن
variety	[va·ri·e·ty və'raɪəti]	واریته، نمایشی که مرکب از چند قطعه و اجور
vast	[væst / va:st]	پهناور، وسیع، بزرگ، زیاد، عظیم، بیکران
vein	[veɪn]	ورید، سیاهرگ، رگ، حالت، تمایل، روش، رگ دار کردن، رگه دار شدن
ventilate	[ven·ti·late 'ventleɪt / -tɪl-]	بادخور کردن، تهویه کردن، هوا دادن به، پاک کردن
venture	[ven·ture 'ventʃə(r)]	مشارکت، فعالیت اقتصادی، ابتکار، سوداگری، تصدی، جرات، جسارت، معامله ق
verdict	[ver·dict 'vɜːdɪkt / 'vɜː-]	رای، رای هیئت منصفه، فتوی، نظر، قضاوت
verify	[ver·i·fy 'verɪfaɪ]	رسیدگی کردن، صحت و سقم امری را معلوم کردن، ممیزی کردن، تحقیق کردن
vermin	[ver·min 'vɜːmɪn / 'vɜː-]	جانوران موذی، جانور اف، حشرات موذی
verse	[vɜːs / vɜːs-]	شعر، نظم، بنظم آوردن، شعر گفتن
vertical		عمودی
vessel		اوند، کشتی، مجرا، رگ، بشقاب، ظرف، هر نوع مجرا یا لوله
vicinity	[vi·cin·i·ty vɪ'sɪnəti]	مجاورت، همسایگی
vicious	[vi·cious 'vɪʃəs]	بدسگال، بدکار، شریر، تباهاکار، فاسد، بدطینت، نادرست
victorious	[vic·to·ri·ous vɪk'tɔːrɪəs]	پیروز، فاتح، مظفر، ظفر نشان، ظفرامیز
vigor		قدرت، نیرومندی، زور، نیرو، انرژی، توان
villain	[vil·lain 'vɪlən]	ناکس، ادم پست، تبه کار، شریر، بدذات، پست
violent	'vi·o·lent 'vaɪələnt]	تند، سخت، شدید
visible		پیدا، پدیدار، مرئی، نمایان، قابل رویت، دیده‌ش شدنی
vision		دیدگاه
vital		حیاتی، واجب
vocation	[vo·ca·tion vəʊ'keɪʃn]	کار، شغل، کسب، صدا، احضار، پیشه‌ای، حرفه‌ای، هنرستانی
volunteer	[vol·un·teer ,vələn'tɪr / ,vələn'tɪə]	داوطلب، خواستار، داوطلب شدن
vulnerable	[vul·ner·a·ble 'vʌlnərəbl]	اسیب پذیر

504 Absolutely Essential words

W		
wad	[wad /wɒd]	لایبی، کهنه، نمد، استری، توده کاه، توده، کپه کردن، لایبی گذاشتن، فشردن
wager	[wa·ger 'weɪdʒə(r)]	شرط بندی کننده
wail	[weɪl]	شیون کردن، ناله کردن، ماتم گرفتن، ناله
warden	[ward·en 'wɔːdn /'wɔːdn]	سرپرست، ولی، رئیس، نگهبان، قراول، ناظر، بازرس
wary	[war·y 'weəri /'weəri]	بسیار محتاط، با ملاحظه، هشیار
wasp	[wasp ,wɔ- /wɒ-]	زنبور بی عسل
weary		خسته، مانده، بیزار کردن، کسل شدن
weird		بطور غیر عادی و مرموز
wharf	[hwɔːrf /wɔːf]	لنگر انداختن، لنگر گاه، جتی، بارانداز، لنگر گاه ساحل رودخانه یا دیوار،
whirling	[hwɜːrl /wɜːl /wɜːl]	چرخانیدن، چرخش، چرخیدن، گردش سریع، حرکت گردابی
wholesale		عمده فروشی، بطور یکجا، عمده فروشی کردن
witty	[wit·ty 'wɪtɪ]	بدله گو، لطیفه گو، شوخ، لطیفه دار، کنایه دار
wobble	[wɒb·ble 'wɒbl]	در چرخ (لنگ) بودن، جنیندن، تلو تلو خوردن، وول خوردن، مردد بودن، مثل لرزان
wrath	[ræθ /rɒθ]	خشم، غضب، غیظ، اوقات تلخی زیاد، قهر
wretched	[wretch·ed 'retʃɪd]	رنجور، بدبخت، بیچاره، ضعیف الحال، پست، تاسف اور
X		
Z		